



## مثنوی درد



فرید سیاوش

وقتی شنیدم در آنجا در امارات در چند قدمی کعبه، مشروب الکی و آمیزش قبل از ازدواج مجاز است و در اینجا در امارت گلوخ و سنگ و سنگسار، علم تکفیر، درسخانه و دانشگاه به آتش کشیده میشود؛ دیدم مثنوی درد در درونم واژه و معنا کم آورده است. وقتی شنیدم گل های سرسبد را دانه دانه الله و اکبر گویان پرپر میکنند و سر رهبران زیر ایزار بند شان آویزان و ریش شان با پشم الف زیر نافشان بافت خورده است؛ دیدم واژه شرم و ایمان از قاموس بیان شرمیده و فراری شده است. وقتی شنیدم سفیر صلح ویزای جنگ می فروشد؛ دیدم زنده زنده سوختنم را. وقتی شنیدم نکاح حق و باطل را بسته و زیر یک لحاف خوابنده اند؛ دیدم خاکستر شدن عدالت را. وقتی شنیدم دروغ «جمهوریت!» و جهاد «امارت!» بی آب گل می کند؛ دیدم چهارمیخه شدن معادله چهارمجهوله و وطنم را. وقتی دیدم چه گلهایی بر بستر خون شط می زنند؛ شنیدم و دیدم لرزیدن کهکشان و اشک بنی آدم را. وقتی شنیدم که شیاطین با شک اشک تمساح میریزند، دیدم ذهنم زهرمه دارد:

تا تو از بغداد بیرق آوری در کلاته کشت نگذارد کلاغ

می بینم اگر تسلا و تسلیت را به سیلاوه و سیلاب نسپاریم و قاف قیامت قامت قیام را نیافرازیم؛ تابوت ها در نیمه راه اند... و مثنوی درد را نشاید پایانی!

